

اندر پایه گذاری حزب توده به دست ادارهء اطلاعات ارتش شوروی*

خسرو شاکری**

نوشته ی زیر چند ماه پیش، بنا بر درخواست روزنامه نگار ایرانی فرشاد قربانپور، برای انتشار به مناسبت سالگرد تأسیس حزب توده ارسال شد. متأسفانه، بدون اطلاع این نویسنده تنها بخش نخست این نوشته همراه سه مقاله و مصاحبه در مجله ی *شهروند امروز* (ش. ۶۹، ۵ آبان ۱۳۸۷) به چاپ رسید. نوشته های دیگر عبارت بودند از دو مصاحبه با علی شیرازی و قاسم نورمحمدی (هر دو محقق و مؤلف کتاب در باره ی حزب توده) و همچنین مقاله ای به قلم بابک امیر خسروی. متأسفانه، این ایراد به مجله وارد است که، بجای نظرخواهی از محقق چهارمی، از یک عضو با سابقه ی حزب توده نظر خواست که جز دفاع بی امان از گذشته ی حزب توده چاره ای ندارد. آن هم باز به توسل به تحریف تاریخی، تا حدی که، برای رد روایت مستند تاریخی تأسیس آن حزب توسط یک افسر رکن دوم ارتش شوروی به نام سرهنگ سیلیکوف، متوسل به این جعل می شود. وی فیتین – مشاور استالین در امور خارجی ان. کا. و. د. / کا. ژ. ب. و کارمند سازمان امنیت شوروی را، که برای نخستین بار در متن اصلی انگلیسی این مقاله معرفی شد و پس از اتمام کار سرهنگ سیلیکوف برای کمک به تأسیس حزب توده از طریق سلیمان میرزا اسکندری، گزارش کار را برای دبیر کل کمینترن دیمیتروف فرستاد، چون «نماینده ی کمینترن در ایران» معرفی می کند تا قضیه را وارونه جلوه دهد! برآستی که چنین جعل هایی تنها از یک شاگرد ورزیده ی کیانوری ساخته است. او در این جعل تا آنجا پیش می رود که گزارش های یک افسر عالی رتبه و مسؤول رکن دوم شوروی را، که این نویسنده در آرشیو کمینترن یافته است، «لاف و گراف» می خواند، گویی رکن دوم ارتش شوروی هم حزب دموکراتیک مردم ایران بود که در آن **لاف زنی** کار روزمره بوده باشد! اما امیر خسروی خود چنان لاف می زند که گویا وی اسناد کمینترن مربوط به گزارشات آن سرهنگ و فیتین را شخصاً دیده و مطالعه کرده است. برآستی آدمی در می ماند که برخی تا کی می توانند برای تطهیر گذشته ی ناپاک خود، که زندگی هزاران جوان ایرانی و خانواده های آنان را تیره ساخت و لطمه ای جبران ناپذیر به نهضت ملی و جنبش چپ ایران وارد آورد، به نیرنگ و تزویر متوسل شوند. روشن است که چنین تقلا هایی راه بجایی نخواهند برد و واقعیت های تاریخی خود را، برغم چنین «مدافعان جنبش چپ»، که در عین حال از شرکت در مراسم هشتادمین بزم روز تولد یک وزیر فاشیست رژیم دیکتاتوری شاه شرم ندارند، تحمیل خواهد کرد. آشکار است که کسی که در روز روشن از شرکت در یک چنین جشنی شرم ندارد، نباید هم از جعل و تحریف های تاریخی هراسی به دل راه دهد.

چپ راستین ایران، که هم دموکراسی، عدالت اجتماعی، و منافع ملی پایبند است، به چنین «مدافعانی» نیاز ندارد، که روزی از نَعَم فرمان «سوسیالیسم» به اصطلاح موجود فرمان و سود می بردند، و پس از دفن آن با شرکای جرم شاه هم مشرب و خم پیاله می شوند.

* این نوشته استخراج فشرده ایست از مقاله ای به زبان انگلیسی که در مجله آکادمیک زیر به چاپ رسید:

C. Chaqueri, «Did the Soviets play a role in founding the Tudeh Party in Iran?» *Cahier du monde russe et soviétique*, juillet-septembre 1999.

ترجمه ی کامل فارسی آن در مجموعه ای دو جلدی در باره ی تاریخ حزب توده، و حاوی اسناد آن حزب، زیر عنوان **شالوده شکنی یک افسانه. حزب توده از پس پرده ی اسناد نا شناخته، و تاریخنگاری چپ ایران سه سال پیش آماده شد و توسط ناشر به وزارت ارشاد سپرده شد، اما دریغاً که هنوز اجازه چاپ نیافته است.**

** استاد بازنشستهء تاریخ (مؤسسهء تحقیقات عالی علوم اجتماعی، پاریس).

بخش نخستین

تا کنون نظریه های گوناگونی در مورد پایه گذاری حزب توده در پائیز ۱۳۲۰، یعنی پس از اشغال ایران توسط متفقین و استعفای اجباری رضا شاه در آخر تابستان همانسال، عرضه شده اند. اصلی ترین تز مربوط به تأسیس حزب توده این است که در جلسه پایه گذاری آن در منزل سلیمان میرزا اسکندری رستم علی اف، که بعد ها در باکو خاورشناس شد، حضور داشت. این نظریه هم توسط طرفداران و هم مخالفان حزب توده تبلیغ شده است. این نظریه نیندیشه توسط آخرین دبیر اول حزب توده، نورالدین کیانوری کیانوری^۱ و سپهر ذبیح در *دانشنامه ایرانیکا* هم عرضه شده است. یاد آوری این نکته در مورد این نظریه افسانه آمیز، ضروری است که رستم علی اف در سال ۱۹۳۰ متولد شد و در هنگام تأسیس حزب توده بیش از یازده سال نداشت!^۲

با توجه به فضای محدود این مقاله، بس مهم است که در باره ی تأسیس حزب توده به یکی از نوشته های منتشره در غرب رجوع داده شود که اکنون مقام «مرجعیت»^۳ در تاریخ حزب توده را کسب کرده است. این اثر نکته زیر را در مورد پایه گذاری حزب توده اظهار می کند:

با پایه گذاری [حزب توده]، مؤسسان آن ریاست آن را به سلیمان میرزا اسکندری سپردند - شاهزاده ای نندرو که مورد احترام بود و در انقلاب مشروطیت رزمیده بود، به تشکیل حزب دمکرات در مجلس دوم مدد رسانده بود، کمیته مقاومت ملی را طی جنگ جهانی اول رهبری کرده بود، و از سال ۱۳۰۰ تا ۱۳۰۵ (سال تعطیل آن) در رأس حزب اجتماعیون قرار داشت.

نویسنده این سطور ازین بخت استثنایی، اما محدود، برخوردار شد که در سال های ۱۹۹۲ و ۱۹۹۳ به بایگانی های بین الملل کمونیست در مسکو دست یابد. اکنون با تکیه به اسناد غیر قابل انکار می توان به این موضوع مورد نزاع پرداخت، بویژه در پرتو روایت های متضاد و فصلی ای که از سوی خود حزب توده عرضه شده اند. آنچه در پی خواهد آمد خلاصه ی شرح پایه گذاری حزب توده بر اساس اسنادی است که در بایگانی های بین الملل کمونیست یافته ام. در ضمن، هرگاه که لازم آید، به اسناد منتشر شده نیز ارجاع داده خواهد شد. بخاطر ماهیت مورد نزاع این موضوع از اسناد شوروی ها نقل قول های مفصلي آورده خواهد شد، تا هرگونه تردیدی زدوده شود.

دست اداره اطلاعات ارتش شوروی در تأسیس و شکل دادن حزب توده

در گزارشی که سرهنگ سلوگوف (رئیس رکن دوم اداره سوم اطلاعات ارتش سرخ) به مقام بالادست خود در بخش اطلاعات ارتش سرخ،^۴ کمیسر بریگاد ایلچف نوشت، گفته شده است که «بنابر خواست شما» با سلیمان میرزا اسکندری، دمکرات سوسیالیست و با سابقه «ملاقات کردم». این ملاقات در ساعت شش عصر در روز ۱۹ سپتامبر ۷/۱۹۴۱ مهر ۱۳۲۰ در منزل وی صورت گرفت. سرهنگ ارتش سرخ توسط پترف، رایزن سفارت شوروی در تهران، به سلیمان میرزا معرفی شد. گفتگوی فارسی و روسی که هشتاد دقیقه طول کشید از طریق مترجم انجام گرفت.^۵

پس از ادای تعارفات مرسوم، افسر ارتش سرخ سلوگوف عقیده سلیمان میرزا را در مورد «رویداد های جاری و وضع کنونی ایران» جویا شد. پاسخ اسکندری چنین بود: در این کشور «هیچ امر تازه ای رخ نداده است.» «ما شاهد هیچ رویداد مشابه آنچه در روسیه [در ۱۹۱۷] رخ داد نبوده ایم ... در اینجا شاه [کذا]، مقام سلطنت [در جای خود باقی مانده است. مجلس و دولت، براستی، همانند پیش اند، و- در حال حاضر- به هیچ بهبودی در

^۱ نورالدین کیانوری، *خاطرات*، تهران، ۱۳۷۲، صص ۷۳ و ۷۸.
^۲ او در سال ۱۹۴۹ وارد دانشگاه لنینگراد شد. این نویسنده شخصاً علی اف را در سال ۱۹۹۳ در باکو ملاقات کردم. او چند سال پیش در اثر یک سکنه قلبی در گذشت.

^۳ E. Abrahamian, *Iran Between Two Revolutions*, Princeton, 1981, pp. 281ff.

^۴ اسناد تاریخی این ادعا را تأیید نمی کنند، اگرچه سلیمان میرزا جانشین برادر مقتولش شد که رئیس گروه پارلمانی حزب (فرقه) دمکرات بود. نگاه کنید به کتاب زیر: خسرو شاکری، *پیشینه های اقتصادی-اجتماعی جنبش مشروطیت و انکشاف سوسیال دموکراسی در آن عهد*، تهران، اختران، ۱۳۸۵، فصل ششم، و نیز

C. Chaqueri, *The Russo-Caucasian Origins of the Iranian Left. Social Democracy in Modern Iran*, London & Seattle, 2001, chap. 6.

^۵ او عضو جناح هوادار آلمان در دولت ملی کرمانشاه بود. نگاه کنید به (C. Chaqueri, "Solayman Mirza Eskandari," *Encyclopaedia Iranica* VIII, New York, 1998)

^۶ نگاه کنید به «صورت مذاکرات با سلیمان میرزا»: (8 dated "Transcription of Conversation with Solayman Mirza," November 1941, RTsKhIDNI, 495/74/192; this report was forwarded by Il'ichev to the Comintern (Secretary-General G.M. Dimitrov on 8 November 1941.

^۷ مذاکرات توسط شخصی به نام ارکوش ترجمه می شد.

اوضاع دست نزده اند. زندانیان سیاسی هنوز آزاد نشده اند.^۸ سلیمان میرزا افزود که رضا شاه «زیر فشار روس ها و ارتش سرخ ایران را ترک گفت، و به نظر می رسد که او داوطلبانه از ایران خارج شده باشد [تا] فرزند او [بتواند] به جای او بنشیند»^۹

روشن است که در اینجا سلیمان میرزا می خواست که مخاطب روس خود را نوازش کند؛ در عین حال، واقعیت این است که رضا شاه مجبور شده بود زیر فشار مشترک روسیه و بریتانیا از تخت و تاج صرف نظر کند، اما داوطلبانه ایران را ترک نگفت، زیرا، برغم هشدار های مکرر بریتانیا دایر بر لزوم اخراج جاسوسان آلمانی، او مناسبات خود را با آلمان نازی ادامه داده بود.^{۱۰}

سلیمان میرزا به مخاطب شوروی خود گفت که «ما آزادیخواهان نمی توانیم در مطبوعات چیزی بنویسیم. بسیاری در تهران فکر می کردند که، هنگامی که ارتش سرخ وارد ایران شود، تریبون های سخنرانی برپا خواهند شد و ایشان خواهند توانست آزادانه در همه زمینه ها با مردم سخن بگویند و همه لاشخور ها دستگیر خواهند شد. اما چنین امری اتفاق نیفتاد. ژاندارمری و شهربانی برجای مانده اند دولت همچون گذشته حکومت می راند، به نحوی که بسیاری از مردم نا امید شده، و از فعالیت [سیاسی] می هراسند»^{۱۱}

در پاسخ او، سرهنگ ارتش شوروی تذکار داد - روشن است که به زبان دیپلماتیک - که «آزادی و انقلاب صادراتی نیستند، و مردم ایران می توانند و باید نظم و برنامه های مورد نظر خود را در کشورشان برقرار سازند.» او به قصد ترغیب شخص اسکندری افزود که «شما، آقای سلیمان میرزا، یک دولتمرد و فعال سیاسی مهم ایران هستید و خود بهتر از هر کس دیگر می دانید که مردم ایران چه می خواهند و برای بهبود وضع ایران چه باید کرد، و چه خوب که دست به اقدام بزنید. حضور ارتش سرخ در ایران تأثیراتی بر حال مردم ایران و رهبران آنان می گذارد و خواهد گذارد.»

سپس، سلیمان میرزا یاد آور شد که فردی بنام خ (یا ه^{۱۲}) حزبی ایجاد کرده بود که پیشاپیش پیامش را خطاب به مردم ایران منتشر کرده بود، و وعده بهبود وضع را داده بود. او خطاب به افسر شوروی همچین افزود که:

البته ما هم می توانستیم چنین حزبی ایجاد کنیم، اما هم شهربانی و هم ژاندارمری مانع از کار ما خواهند شد، در حالی که کسی مزاحم آنان [حزب دیگر] نیست و آنان با آزادی از مطبوعات استفاده می کنند. این امر مطلقاً آشکار است که خود ما آزادیخواهان نخواهیم توانست بدون کمک شما [شوروی ها] کاری از پیش ببریم. [سلوگف در جمله معترضه ای نوشت: «اشاره» سلیمان میرزا «به من است.»] ما به کمک نیازمندیم. بطور کلی، برهه ای که ما اکنون از آن گذر می کنیم، یعنی به هنگام حضور ارتش سرخ در ایران، باید برای بهبود وضع ایران مورد استفاده قرار گیرد.

افسر ارتش شوروی پاسخ داد که وضع کنونی «مناسبتترین وضع برای ایجاد حزب مورد نیاز» بود و «به اقدام شما [اسکندری] کمک رسانده خواهد شد، به شرط آنکه [اهداف] آن [حزب] مغایر به منافع ما [شوروی ها] نباشد.»

در پایان سلیمان میرزا اعلام داشت که

۱. ما به سازماندهی خواهیم پرداخت تا بتوانیم آزادی های دموکراتیک و زندگی آسوده تری را برای مردم ایران تحصیل کنیم؛

۲. شما [شوروی ها] باید در این اقدام به ما مدد برسانید و به آزادی و اعاده حقوق مدنی زندانیان سیاسی کمک کنید.^{۱۳}

سرهنگ سلوگف همچنین به مقام بالادست خود گزارش داد که او و اسکندری موافقت کرده بودند که فردای آن روز، ۸ مهر (۳۰ سپتامبر ۱۹۴۱)، در نیمروز ملاقات خواهند کرد، و در این فاصله سلیمان میرزا به مسائلی چند خواهد اندیشید و اینکه «او موافقت کرد که با کمک ما کار کند.»
دومین ملاقات سلوگف در منزل سلیمان میرزا انجام گرفت و نود دقیقه به طول انجامید.

^۸ تأکید در اصل است.

^۹ «صورت مذاکرات با سلیمان میرزا»، همانجا.

^{۱۰} در مورد پروپاگاندا نازی ها و موضع رضا شاه، نگاه کنید به: IOR/L/PS/12/3513 (London); Archives du Quai (d'Orsay, Asie, Iran, 1930-1940, Doss. 98.

^{۱۱} پیشین.

^{۱۲} من نتوانستم هویت این شخص را بیابم. حرف روسی «خ» (X) می تواند معادل ه/ح فارسی نیز باشد، مگر آنکه مراد حزب «همراهان» بوده باشد که مصطفی فاتح، اقتصاددان ایرانی و عالیرتبه ترین کارمند ایرانی شرکت نفت ایران و انگلیس به وجود آورد.

^{۱۳} اکثریت آنان کمونیست بودند.

سر هنگ ارتش سرخ «به سلیمان میرزا هشدار داد که هیچکس نباید از ملاقات دیروز ما با خبر باشد.» در پاسخ سلیمان میرزا اظهار موافقت کرد. بعنوان مثال، او گفت که برخی از زندانیان سیاسی به او مراجعه کرده بودند و از او خواسته بودند که او از سفارت شوروی برای آزادی آنان کمک بطلبد، اما او جواب داده بود که «این امر خود ما [ایرانی ها] ست و سفارت شوروی نمی تواند در این مورد دخالت کند.»^{۱۴}

سر هنگ شوروی با اشاره به نکته ای در سخن اسکندری در ملاقات روز پیش در مورد «نظم واقعی» در ایران اظهار داشت که «مناسب می بود اگر شما [اسکندری] می توانستید دلایل نارضایی خود را [در مورد اوضاع کنونی] و برنامه بهبود آن را به روی کاغذ بیاورید.» او همچنین به اسکندری گفت که چون در همان روز قرار بود در ساعت ۴ او [اسکندری] با تنی چند از هواداران خود جلسه ای برگزار کند و قصد داشت همراه آنان حزبی را ایجاد کند، «بایستی برنامه حزب [پیشنهادی] خود را کتبی کنید و نیز اینکه در آن جلسه چه می خواهید بکنید.»

سلیمان میرزا با همه این ها موافقت کرد، و افزود تا ایجاد، حزب هواداران او «گروه حزبی» نامیده خواهند شد. او سپس نظر افسر ارتش سرخ را در مورد نام حزب جویا شد. افسر شوروی پاسخ داد که «در حال حاضر [و] اصولاً نام حزب اهمیت زیادی ندارد، اما ما در آینده به این موضوع باز خواهیم گشت.»

سپس افسر شوروی اظهار داشت که، در حالی که او نسبت به «دولتمردی و توانایی های او [سلیمان میرزا] اطمینان داشت، «اگر کار او به طریق مناسبی پیش رود، و با اهداف ما [شوروی ها] مطابقت داشته باشد، می توان مطمئن بود که، در صورتی که تغییری در وضع دولت ایجاد شود، او خواهد توانست امید به شرکت در آن را داشته باشد.» سلیمان میرزا گفت که او نمی توانست در دولت وقت فروغی شرکت جوید، زیرا نمی توانست به کمکی از سوی او چشم بدوزد. «اگر دولت دیگری تشکیل شود، مطلب دیگر خواهد بود و او و هوادارانش در آن شرکت خواهند کرد.»

هنگامی که افسر شوروی در مورد وضع مالی او پرسید، اسکندری جواب داد: «من در آمد کوچکی دارم که بیش از ۲۵۰ تومان در ماه نیست. این برای من کافی است.»

در طول این دومین ملاقات، سر هنگ سلوگف همچنین «مؤدبان» از او خواست تا سرگذشت سیاسی خود را بنویسد. در پایان دیدار، سر هنگ سلوگف به اسکندری یاد آور شد که باید نکات زیر را برای ملاقات بعدی به روی کاغذ بنویسد:

۱. نگرش او نسبت به اوضاع حاکم و دولت وقت در ایران؛
۲. نظرات او در باره تغییر اوضاع و احوالی که می توانست خواست های مردم ایران را ارضاء کند؛
۳. برنامه حزب و مسائلی که او و هوادارانش در روز ۳۰ سپتامبر در منزل او به بحث گذاشته بودند؛
۴. سرگذشت خود.^{۱۵}

جلسه ی بعدی ملاقات با سلیمان میرزا قرار بود روز ۶ اکتبر (۱۴ مهر) انجام گیرد، اما پنج روز بعد، روز ۱۱ اکتبر (۱۹ مهر ماه) صورت گرفت.^{۱۶} در این دیدار سلیمان میرزا به سر هنگ شوروی اطلاع داد که برنامه ای که او از طریق هوادارانش به او رسانده بود برای انتشار به سردبیران مطبوعات ارسال شده بود. هنگامی که افسر شوروی از او پرسید که این نظر شخصی خود او بود یا نظر همه گروه، اسکندری جواب داد که این نظر «اجلاس و هیئت رئیسه حزب» بود - که در ضمن هنوز نامش توده نبود - که پانزده تن بودند، و در ۱۰ اکتبر (۱۸ مهر ۱۳۲۰) «انتخاب» شده بودند. افسر شوروی از جمله به سلیمان میرزا گفت که پس از مطالعه برنامه حزب می توانست به او بگوید که «در اساس این برنامه مطابق با نظر ما [شوروی] و موقعیت ایران است یا نه.»^{۱۷} اما در مورد انتشار آن و قانونی کردن حزب، افسر شوروی افزود که او برای «تعمق» بروی آن ها به وقت بیشتری نیاز داشت تا بتواند نظر خود را بیان کند. او گفت که این مسائل برای او «غیر منتظره» بودند، چه در جلسه پیشین سخن از این رفته بود که «شما و تظاهراتی بعدی [شما] نیاز به افزایش نیروهای [شما]، تقویت و تربیت حزب و همچنین مطالعه نقاط قوت و ضعف دولت و مجلس دارد.» روشن است که شوروی ها مایل نبودند تعادل کشتی اتحاد با بریتانیا را به هم بزنند.

¹⁴ بایستی اشاره کرد که تا از ۲۵ شهریور مجلس در نشست های غیر علنی از جمله «آزادی زندانیان سیاسی» را به بحث گذاشته بود. نگاه کنید به: (Bullard to F.O., dated 18 September 1941, FO 371/27219).

¹⁵ صورت مذاکره با سلیمان میرزا، به تاریخ ۸ نوامبر ۱۹۴۱، همانجا.

¹⁶ این تأخیر ممکن است ناشی از انتظار شوروی ها برای انتخاب هیئت اجرایی حزب در دهم اکتبر بوده باشد.

¹⁷ گزارش سفارت بریتانیا در تهران در مورد نخستین کنگره حزب توده (۱۰ تا ۲۱ مرداد ۱۳۲۳) اشعار داشت که «اعتدال» برنامه حزب توده «بروشنی محصول نیازهای تاکتیکی حزب در مبارزه اش برای قدرت بود، نه ملاحظات مرامی» نگاه کنید به: (British Embassy Report dated 26 August 1944, FO 371/40187).

گویی که شوروی ها ناراضایی خود را از بند چند از برنامه را بیان داشته بوده باشند، سلیمان میرزا اشاره کرد: «ما نکات برنامه پیرامون مسئله پلیس و ملی کردن [زمین] را تغییر دادیم تا متهم نشویم که خواستار بی نظمی یا شورایی کردن کشور هستیم. در مورد پلیس، برنامه به ترتیب زیر تغییر یافته است: "همه کسانی که به آزادی تجاوز می کنند مجازات خواهند شد." و نکته راجع به ملی کردن زمین تقریباً به این شکل است: "باید به دهقانان فقیر زمین داده شود."» «برنامه ای که سلوگوف به مسکو ارسال داشت نکته مربوط به پلیس را شامل نمی شد. این نکته باید با توصیه شوروی ها حذف شده بوده باشد.

در اینجا سلیمان میرزا افزود که «برخی از هواداران من بر این عقیده اند که من بیش از حد جلوی آنان را می گیرم، اما ایشان اشتباه می کنند. من وضع کنونی را کاملاً می فهمم.» گویی که با تاکتیک جبهه توده ای شوروی ها آشنا بوده باشد، او به نحوی سمبلیک اضافه کرد که «من عکس های مارکس و لنین را حفظ کرده ام، اما هنوز زمان آن فرا نرسیده است که آن ها حتا در این اطاق به دیوار بزنم. افسر شوروی به سلیمان میرزا گفت که او ظرف دو روز پاسخ وی را خواهد داد. اما این تأخیر به این معنا نبود که شوروی ها او را از «اقدام مستقل منع می کردند»، یا اینکه او بایستی اقدامات خود را «محدود» می کرد، اقداماتی که «در حال حاضر با موضع ما یکسان» بود.

جلسه بعدی ملاقات بین افسر شوروی سلوگوف و سلیمان میرزا اسکندری در ۱۵ ماه اکتبر (۲۳ مهرماه ۱۳۲۱) برگزار شد و با حضور مترجم مدت نیمساعت طول کشید. او به مخاطب شوروی خود اطلاع داد که از مجلس اجازه نشر برنامه را کسب کرده بود، که از آن هزار نسخه چاپ خواهد شد. پس از انتشار آن خواهد بود که اجازه نشر ارگان حزبی را خواهد خواست. او در مورد اعضای هیئت تحریریه ارگان حزبی چیزی نگفت، اما از چند یاد کرد که به عقیده او می توانستند دبیری روزنامه را به عهده بگیرند. او همچنان قصد داشت در آینده ای نزدیک محلی برای کلوب حزب تهیه کند.

افسر شوروی، سرهنگ سلوگوف، به بالادستان خود گزارش داد که «من خط مشی او [اسکندری] را در مورد چاپ برنامه و قانونی کردن حزب، تهیه یک ارگان حزب و یک کلوب حزبی تأیید کردم» در همان دیدار افسر شوروی توجه اسکندری را به این نکته جلب کرد که وظیفه حزب او اکنون عبارت بود از گرد آوردن همه نیروهای دمکراتیک و مبارزه با همه اقسام تفکر چپروانه در درون حزب، چون نظرات روستا. در مورد روستا، او افزود که هیچ کس در سفارت [شوروی] به او اجازه نداده بود که با حزب تماس برقرار کند چه برسد به این که چنین شرایط [تندر وانه] ای را توصیه کند. «سرهنگ سلوگوف این را هم به اسکندری توصیه کرد که «اگر سلیمان میرزا روستا را، چنانکه می گوید، می شناسد، و او شخص ماجراجویی است، سلیمان میرزا باید بکوشد او را قانع کند که نگرش و پیشنهاد های او اشتباه آمیز اند. [چه] سودمند نیست که [افرادی که دارای] نگرش تندر وانه هستند از حزب رانده شوند، بلکه باید با پافشاری مواضع اشتباه آمیز شان را به آنان توضیح داد.»^{۱۸} بنا بر توافق پیشاپیش، اسکندری و افسر شوروی سرهنگ سلوگوف دیگر بار در ۲۲ اکتبر ۱۹۴۱ (۳۰ مهر ۱۳۲۰) در ساعت هفت و نیم غروب دیدار کردند. مذاکره از طریق مترجمی ابراهیم نام چهل دقیقه طول کشید. اسکندری به مخاطب شوروی خود گفت که دو روز پیش از آن یک افسر شهربانی به دیدن او رفته بود و به او هشدار داده بود که از تجمع برخی افراد (یعنی افراد حزبی) در منزل او خبر داشت و اینکه، بخاطر وضعیت جنگ، چنین جلساتی ممنوع بود. اسکندری افزود که «امروز فرمانداری نظامی اعلام کرد که جلسات سیاسی ممنوع هستند - اعلامیه ای که هدفش حزب من است.» اسکندری همچنین اشاره کرد که هنوز فرصت انتشار برنامه را نیافته بودند. اگرچه اجازه ای کسب شده بود، هنوز ده نسخه چاپ نشده بود که پلیس آن ها را توقیف کرد. در مورد ممنوعیت جلسات از سوی دولت، سلیمان میرزا قصد داشت اعتراضیه ای به نخست وزیر بفرستد؛ وی می خواست نظر افسر شوروی سلوگوف را در آن مورد بدانند. افسر شوروی پاسخ داد که «وضعیت حزب به پیچ بدی برخورد کرده است، اما این بدین معنا نبود که باید از آن بابت اظهار تأسف کرد. ... برعکس، کار باید با کوشش هرچه بیشتری به پیش برده شود تا بر تعداد هواداران افزوده شود.» در مورد اعتراضیه به نخست وزیر، افسر شوروی گفت که «من اکنون نمی توانم در مورد محتوای آن چیزی بگویم.» به دیگر سخن، همچون موارد پیشین، او می خواست از مقامات بالا دست خود کسب تکلیف کند.^{۱۹} در این جلسه افسر شوروی مجدداً از سلیمان میرزا خواست تا سرگذشت خود را بنویسد.

افسر شوروی سلوگوف بار دیگر در روز ۱۱ نوامبر ۱۹۴۱ (۲۰ آبان ۱۳۲۰) با سلیمان میرزا ملاقات کرد؛ این دیدار ۲۰ دقیقه به طول انجامید. سلیمان میرزا به سلوگوف گفت که «در جلسه پیش سخن از ضرورت مطلق در مورد تماس با سفارت شوروی رفته بود.» او افزود: «چون آنان [همکاران او در حزب] در باره رابطه ما هیچ نمی دانند، من [هم] چیزی به آنان نگفتم و اعلام کردم که ما باید برخورد تکیه کنیم.» سپس در همان دیدار سئوالی در مورد سازماندهی در مناطق زیر اشغال ارتش سرخ مطرح شد. سلیمان میرزا به رابط شوروی خود گفت:

¹⁸ صورت مذاکره با سلیمان میرزا، به تاریخ ۸ نوامبر ۱۹۴۱، همانجا
¹⁹ صورت مذاکره با سلیمان میرزا، به تاریخ ۸ نوامبر ۱۹۴۱، همانجا

ما مي خواهيم نمايندگان خود را به شهرهايي چون اهواز، تبريز، پهلوي [انزلي]، رشت، گرگان، مشهد و ديگر شهر ها ي تحت اشغال ارتش شوروي اعزام كنيم تا شعبات حزب را بطور قانوني ايجاد كنيم.²⁰ اما هراس دارم كه از اين لحاظ مانعي در راه كار شما باشم. از اين رو خواهان توصيه شما هستم. من قبلا دو نفر را به تبريز اعزام کرده ام، و آنان از من مي پرسند چه كاري بايد بكنند، و من جواب گفته ام كه بايد صبر كنند.²¹

باز هم در پاسخ افسر شوروي سليوگف، اسكندري اشاره كرد كه او «در جنوب ايران چند تن را دارد و قصد دارد گروهي را در آنجا سازمان دهد.» باز با لزوم پرسش در اين مورد از بالادست هاي خود، افسر شوروي به سليمان ميرزا گفت كه «اين نظر جالبي است، و من خواهم توانست ظرف چند روز جواب شما را بدهم.» افسر شوروي در پايان گفتارش با اسكندري بر اين پاي فشرده كه «يكي از مسائل حزب سليمان ميرزا عيانت است از افزايش تعداد هواداران آن و تربيت ايرانيان با رويه دمكراتيک.» افسر شوروي همچنين به مقامات بالادست خود گزارش كرد كه اسكندري موفق نشده بود كه بيش از ۶۰ الي ۷۰- نسخه از برنامه را چاپ كند.²² ديدار بعدي بين اسكندري و افسر شوروي، طبق قرار قبلي، در روز ۱۳ نوامبر ۲۲/۱۹۴۱ آبان ۱۳۲۰) با حضور رايزن سفارت شوروي كميساروف برگزار شد. افسر شوروي از قول اسكندري شرح زير را به مقامات بالا دست خود فرستاد:

دو روز پيش از آن [۲۰ آبان ماه] اسكندري به ديدن نخست وزير محمد علي فروغي رفته بود تا نظر او را در مورد مجلس جديد و تركيب آن بخواهد. سليمان ميرزا مجلس «جديد» [سيزدهم] را مردود شناخته بود، چه انتخاباتي صورت نگرفته بود. آنان بين خود توافق کرده بودند كه همچون «دوست» و نه سياستمدار با يگديگر سخن بگويند. ...»

نكته ديگر اينكه سليمان ميرزا به افسر شوروي گفت كه او نامه اي از [ع.ا.] سرتيپ زاده و ابوالقاسم اسدي (حاميان اعزامي اش به تبريز) دريافت کرده بود دابر بر اينكه «حزبي در آذربايجان تاسيس شده بود، يا داشت تاسيس مي شد، و اسدي نمي دانست نگرش او نسبت به آن چگونه باشد.» اين دو از اسكندري خواسته بودند كه بگويد چه كسي را براي نمايندگي از مجلس توصيه مي كرد. سليمان ميرزا «اين عقیده را بيان داشت كه اين حزب [در آذربايجان] بايد يك حزب دمكراتيک باشد.» او از مخاطب شوروي خود خواست كه اين چه نوع حزبي بود و آيا مناسب مي بود كه همكاران او با آن حزب تماس برقرار كنند؟ اسكندري افزود كه

بطور كلي در مناطق شمالي ما بايد در رابطه با (*v kontakte*) با شوروي ها كار كنيم؛ آنگاه اين امر براي ما سودمند خواهد بود (*togda budet bol'she pol'zy*).²³

افسر شوروي سپس به مقامات بالادست خود گزارش كرد كه «من ملاقات» اسكندري «با نخست وزير را مورد تأييد قرار دادم و به ضرورت روابط نزديك با دولت و مجلس اشاره كردم تا بتوان نقطه هاي ضعف و قدرت آنها را شناخت، در مورد آنها به من گزارش دهد، و بر آنها تاثير گذاشت» - نكته اي كه در توافق كامل با همكاري بين بریتانیا و شوروي در طول جنگ بود.

در مورد مناطق شمالي در اشغال شوروي «من [به اسكندري] توصيه كردم كه از سازماندهي گروه خود در آن نقاط تا زماني كه من مسئله را خوب مطالعه نكرده ام پرهيز كند. در مورد حزبي كه در آذربايجان در حال تاسيس است و مناسبات [اسكندري] با آن من پاسخي ندادم و قول دادم كه در جلسه ي بعد در جزئيات به آن بپردازم.» ظاهراً پس از مذاكره با مسكو. سرهنگ سليوگف مذاكره اش با اسكندري را با اين «توصيه» پايان داد كه او «نفوذ خود را در جنوب و شرق ايران گسترش دهد»، كه مناطق مهم نفوذ بریتانیا و سرشار از نفت بودند.

²⁰ تأکید در اصل روسي.

²¹ تأکید در اصل روسي.

²² سرهنگ سليوگف، صورت مذاكره با سليمان ميرزا، به تاريخ ۸ دامبر ۱۹۴۱، رسالي كميسر بريگاد ايلچيف، رئيس اداره اطلاعات ارتش سرخ، به دبیر کل بين الملل کمونيست، رفيق ديميتروف، همانجا. به هنگام ارسال گزارش سرهنگ سليوگف، ايلچيف از ديميتروف خواست «او را از امکان انتقال واگذاري وظيفه انجام شده او به شخص با صلاحيت تري مطلع كند.» همانجا. اين بدین معناست كه اکنون شخص با صلاحيت تري مورد نیاز بود تا سليمان ميرزا و حزب او را «راهنمايي كند.»

²³ ظاهراً، اين حزبي با تمايلي آذري-شوننيست بود كه توسط باقروف، رئيس جمهور آذربايجان شوروي سازمان داده شده بود و در سال ۱۳۲۴ به حزب دمكرات آذربايجان تبديل شد.

پس از این گزارش به مقامات بالا دست خود در بخش اطلاعات ارتش شوروی، سرهنگ سلوگوف دو توصیه کرد:

- ۱ - از طریق سلیمان میرزا میسر است حزبی واحدی را [همچون] یک جبهه ی ضد-فاشیسم سازمان داد.^{۲۴} [در چنین صورتی] از طریق این حزب ما این امکان را خواهیم داشت بر دولت و مجلس شدیداً تأثیر بگذاریم. [از همان آغاز این به معنای استفاده ی ابزاری سیاست خارجی شوروی از حزب توده بود.] این حزب همه ی احزاب و گروه ها را تحت رهبری سلیمان میرزا متحد خواهد ساخت. چون دولت [وجود] حزبی را می خواهد، میسر خواهد بود که پس از رفع برخی موانع یک حزب ضد-فاشیسم را سازمان دهیم.
- ۲- گروه های مشخص حزب سلیمان میرزا در مناطق اشغالی توسط ارتش سرخ بایستی به سازمان کمیته ی مرکزی [حزب کمونیست در آذربایجان شوروی، در ارتش سرخ؟] رجوع داده شود.^{۲۵}

بدین سان، ظرف شش هفته بین ۲۹ سپتامبر و ۱۲ نوامبر ۱۹۴۱، شوروی ها سلیمان میرزا و همکارانش را هدایت کردند تا سازمانی را ایجاد کنند، که نه تنها به خواست بخشی از جامعه ایران برای فعالیت سیاسی در چپ مرکز پاسخ گوید، بلکه همچنین، و مهمتر از آن، ایرانیانی را که در همان جهت از نظر سیاسی مستعد بودند بنحوی شکل دهد تا بتوان جبهه ضد-فاشیستی را به وجود آورد که در سطح سیاسی در خدمت منافع جنگی شوروی باشد و، دست آخر، منافع پس از جنگ دولت شوروی را نیز ارضاء کند.

توصیه های سرهنگ سلوگوف به مقامات بالادستش، برنامه «گروه حزبی»، که در نامه دیمیتروف به استالین، مولوتف، پریا، و مالنگف مورد تأیید قرار گرفت (نگاه کنید به زیر)؛ تأیید آن توسط استالین، چنانکه در دستورالعمل دیمیتروف به عمال کمینترن در ایران - آرتاشس اوانسیان و رضا روستا - آمده است، خط مشی «گروه حزبی» را شکل داد - گروهی که، پیش از ارسال نامه دیمیتروف مورخ ۹ دسامبر ۱۸/۱۹۴۱ آذر ۱۳۲۰ به استالین نام حزب توده ایران را اختیار کرد. سر انجام همه اینها بر سرنوشت چپ و امر سیاست در ایران به مدت چهار دهه تأثیری عظیم گذاشت.^{۲۶}

بخش دوم

نقش دیگر مقامات شوروی در پایه گذاری حزب توده

در همین دوران بود که یکی از مقامات «ان.کا.و.د.» بنام پ.م. فیتین (که مشاور امور امنیتی استالین در امور خارجی بود)^{۲۷} در نامه ای مورخ ۵ نوامبر (۱۴ آبان ۱۳۲۰) به دیمیترف نوشت و اور را جریان تحولات تأسیس حزب توده^{۲۸} در ایران قرارداد. بنابر گفته فیتین، در حدود صد تن از اعضا و هواداران حزب کمونیست ایران از زندان آزاده شدند. شش فعال کمونیست «یک هسته هادی» تشکیل داده بودند تا در «زیر پوشش حزب به اصطلاح توده سلیمان میرزا اسکندری فعالیت کنند.» این «هسته» از افراد زیر تشکیل شده بود: آرتاشس اوانسیان، رضا روستا، ایرج اسکندری، مرتضی یزدی، محمد بهرامی، و رضا رادمنش. فیتین یادداشت های کوتاهی در مورد سر گذشت هر کدام آنان ضمیمه نامه ارسالی به دیمیتروف کرده بود.^{۲۹} فیتین به دیمیتروف اطلاع داد که همه آنان (به استثنای اوانسیان) به عضویت گروه پانزده نفری «کمیته مرکزی غیر رسمی» حزب توده در آمده بودند، و برنامه حزب یک برنامه «بورژوا دمکراتیک و ضد فاشیست» بود.

برنامه حزب کمونیست زیرزمینی در حال حاضر عبارت بو از :

۱- بررسی ترکیب حزب [توده] و پاکسازی آن از عناصر مشکوک، پرووکاتور و تروتسکیست؛

²⁴ تأکید در اصل روسی.

²⁵ سرهنگ سلوگوف، صورت مذاکره با سلیمان میرزا اسکندری به تاریخ [؟] دسامبر ۱۹۴۱ در RTsKhIDNI, 495/74/192

²⁶ مقامات بریتانیا، با اینکه از درجه علاقه شوروی ها نسبت به سرنوشت حزب توده آگاه بودند (British Embassy Report (dated 26 August 1944, FO 371/40187)، کوچکترین تصویری ازین نداشتند که در واقع شوروی ها آن را ایجاد کرده بودند. این رد این تز حاکم در ایران است که انگلیسی ها همواره از همه چیزی که در ایران روی می داد با خبر بودند.

²⁷ اطلاعات در مورد مقام این فرد را در سال ۱۹۹۲ از یکی از رؤسای آرشیو کمینترن کسب کردم؛ بعد ها همین اطلاعات در کتاب تحقیقاتی زیر منعکس شد: A. Knight, *Beria, Stalin's First Lieutenant*, Princeton, 1993

²⁸ این نخستین باری بود که این نام در اسناد شوروی ذکر می شد.

²⁹ دو نفر اول از اعضای ح.ک.ا. و استالینیست های متعهد بودند که از آغاز دهه ۱۹۳۰ در زندان رضا شاه بودند. چهار تن دیگر در سال ۱۳۱۶ دستگیر و در ۱۳۱۷ به عنوان اعضای گروه کمونیستی «۵۳ نفر» محاکمه شدند.

- ۲- تقویت نفوذ آن [حزب کمونیست] در درون حزب توده، تا بتواند در زیر پوشش آن [حزب] برنامه مصوبه خود را به مورد اجرا گذارد؛
- ۳- تأسیس مراکز حزبی در نقاط کشور، بویژه آذربایجان؛ کادر های سازمان دهنده به تبریز، رضائیه [ارومیه]، سراب، رشت، و مشهد اعزام شده بودند.

افزون بر این، فیتین به آگاهی دیمیتروف رساند که فعالیت های گروه تازه رهبری کمونیستی به گندی پیش می رفت، چون اعضای آن به لحاظ اسارت در زندان از زندگی کشور «دور مانده» بودند، و بخاطر هراس از سرکوب «محتاطانه» عمل می کردند، زیرا می دانستند که پلیس مراقب فعالان حزب کمونیست بود. فیتین همچنین یادآور شد که بریتانیا در صدد بود از طریق عمال خود، بویژه رهبر حزب لیبرال مصطفی فاتح، در حزب کمونیست، بویژه رهبری آن، رخنه کند، با فعالان گوناگون کمونیست رابطه برقرار کند، به آنان کمک مادی برساند، و برای آنان شغلی دست و پا کند.^{۳۰} او همچنین گفت که «کادر های ما [ان.کا.و.د.] در ایران» این مسئله را با برخی کمونیست های برجسته در میان گذاشته بودند و «به آنان پندهایی منتج از اوضاع و احوال حاکم [در ایران] داده، کمک های مادی عمده ای به آنان رسانده اند.» او به دیمیتروف گوشزد کرد که در جلسه دفتر ایالتی «حزب کمونیست» در تهران «تقاضانامه» ای برای عضویت در کمیترین تنظیم شده بود «با خواست دایر بر دستورالعمل برای ادامه کار.» او از دیمیتروف خواست که پاسخ را «از طریق کادر های ما [ان.کا.و.د.] ارسال دارد.» آرتائس اوانسیان رابط با کمیترین تعیین شده بود. فیتین این را نیز به اطلاع دیمیتروف رساند که «در کنار روابط بسیار سری (به روسی «توطئه گرانه») کادر های ما [ان.کا.و.د.]، با نمایندگان حزب کمونیست و حزب توده، افراد نامطمئن و مشکوکی در پلپرد (سفارت) و وابسته نظامی اتحاد شوروی در ایران تماسی هم با حزب توده برقرار کرده اند، که ممکن است، با توجه به ناتوانی [آنان] در رعایت اصل مخفی کاری [ضروری]، کار دست این حزب بدهند.»^{۳۱}

در حالی که این مباحث بین ارکان شوروی رد و بدل می شدند، عبدالحسین نوشین، نماینده نویسنده کمونیست ایرانی، در اواسط نوامبر ۱۹۴۱، از طریق دبیر کل بین الملل کمونیست، گئورگی دیمیتروف، نامه ای خطاب به مرتضی علوی^{۳۲} ارسال داشت و طی آن «دُرودهای زندانیان سیاسی ایران»، چون بزرگ علوی و محمد بهرامی، را به [رفقای ایرانی] مقیم شوروی ابلاغ کرد. روشن است که این کوششی بود برای اینکه کمونیست های ایرانی را که از سال های ۱۹۲۰ و ۱۹۳۰ در اتحاد شوروی می زیستند به بازگشت به ایران تشویق کند، بدون آنکه وی بداند شمار زیادی از آنان پیشاپیش در تصفیه های استالینی از میان برده شده بودند.

همین که امر حضور کمونیست های ایرانی در اتحاد شوروی عنوان شد، بخش امور کادر های کمیترین اطلاعاتی در مورد آنانی که هنوز در اسارت «ان.کا.و.د.» قرار داشتند فراهم آورد: محمد آخوندزاده، حسن حسن آف (پور آفر)، عبدالحسین حسابی (دهزاد)، کامران (نصراالله اصلانی)، رضا اسفندیاری (لادین، برادر نیما یوشیج)، ابوالقاسم اسدی،^{۳۳} کریم بیک بین، و حسین رضایف (شرقی).^{۳۴} رئیس بخش کادر های کمیترین، گلیایف در نامه خود به دیمیتروف یاد آور شد^{۳۵} که «اکثریت» کسانی که «دُرود های زندانیان ایران» خطاب به آنان بود «تحت سرکوب [اسارت] [ان.کا.و.د.] قرار داشتند.» گلیایف به این هم اشاره کرد که نامه ارسالی دُرود از زندان تهران «به هیچ وجه شگفت انگیز» نبود، «چه بزرگ علوی و محمد بهرامی نمی توانستند دانسته باشند که به سر رفقایشان چه آمده بود.»

گلیایف، مسؤول بخش کادر ها در کمیترین نکات زیر را به دیمیتروف توصیه کرد:

³⁰ دو مورد شناخته شده آن عبارت بودند از نویسنده بزرگ علوی (و. برلین، ۱۹۹۷) و احسان طبری، بعد ها نظریه پرداز حزب توده (و. تهران، ۱۹۸۹)؛ هردوی اینان در (Victory House) زیر نظر دوشیزه آن.ک.س. لمبتون کار می کردند و زیر فشار شوروی ها ناگزیر از استعفا شده و، به ترتیب، در انجمن فرهنگی ایران و شوروی و خیرگزار تاس به کارگرفته شدند. عامل کمیترین اوانسیان در بخش خاطراتش که تا حال منتشر نشده است (رهبری حزب و رهبران او، نگاشته از ژوئن ۱۹۷۳ تا دسامبر ۱۹۷۵) از کوشش های خود برای اینکه این دو تن شغل خود را در ویکتوریا هاس ترک گویند و برای شوری ها کار کنند یاد می کند.

³¹ نامه فیتین به دیمیتروف مورخ ۵ نوامبر ۱۹۴۱ (RTsKhIDNI, 495/74/192). این نکته آخر در مورد وابسته نظامی شوروی به شکایت سلیمان میرزا از رضا روستا اشاره می کند. این نکته فیتین همچنین، از یکسو، تعداد تماس های شوروی ها با هوادارانشان و، از دیگر سوی، رقابت بین ارکان شوروی در ایران را آشکار می کند.

³² این نامه نوشین در پرونده های مربوطه کمیترین که اجازه بررسی شان داده شد موجود نبود - پاکسازی شده بود؟

³³ او قبلاً اجازه یافته بود به ایران بازگردد و با سلیمان میرزا اسکندری همکاری می کرد.

³⁴ بیشتر کمونیست های ایران که مقیم شوروی بودند در تصفیه ها از میان برده شدند. برخی، چون شاعر کمونیست ابوالقاسم لاهوتی که از زندگی نسبتاً راحتی در مسکو یا جمهوری های آسیایی شوروی برخوردار بودند (احسان طبری، از دیدار خویشتن. خاطرات نوشته در سال ۱۳۶۰، سپانگا، سوئد، ۱۹۹۷، صص ۱۱۹ به بعد)، بدون تردید این امر را مدیون همکاری خود با پلیس سیاسی شوروی برضد هموطنانی بودند که از سوی «ان.کا.و.د.» تحت تعقیب قرار داشتند.

³⁵ نامه مورخ ۲۱ نوامبر ۱۹۴۱. (RTsKhIDNI, 495/74/192).

خوب است که مسئله تسریع در بازبینی پرونده برخی از ایرانیانی که در ۱۹۳۷ و ۱۹۳۸ دستگیر شدند با مقامات «ان.کا.و.د.» مطرح شود، و پرونده های کامران و حسابی با اولویت که در پرونده های شخصی شان بسیاری نکات مثبت در مورد کارشان در زمینه کار مخفی در ایران وجود دارد.^{۳۶}

در مورد «پیشنهاد نوشین پیرامون اعزام اعضای حزب کمونیست ایران از اتحاد شوروی» یا فراخواندن نمایندگان کمونیست های ایرانی به عشق آباد «برای بحث» پیرامون مسئله تأسیس دوباره حزب کمونیست ایران، بخش امور کادر ها در کمینترن بر این نظر بود که «تعجیل در اعزام [دیگر] رفقا که آماده کار در ایران هستند و تأمین دستور العمل های لازم برای آنان اساسی است.» (نگاه کنید به پائین تر مقاله.) مستقل از اعزام چنین گروه هایی، «مفید خواهد بود که رفقای [مربوط به] هیئت اجرایی بین الملل کمونیست، رفقا رضا روستا (فرهاد) و اردشیر اوانسیان،^{۳۷} یا در صورت امکان هردو، برای ارائه اطلاعات دقیق در باره اوضاع ایران، و بویژه کادر های حزب کمونیست، که از نو پس از آزادی از زندان گرد هم می آیند، [به شوروی] فراخوانده شوند.

گلیایف افزود که، بنابر مدارک موجود در بایگانی کمینترن،^{۳۸} «رفقا رضا روستا و آرتاشس اوانسیان^{۳۹} در زندان به محکمترین وجهی [یعنی همچون مؤمن ترین افراد به سیاست شوروی در زمان استالین] رفتار کرد[ند].^{۴۰} بخش امور کادر ها همچنین بر این نکته انگشت گذارد که «ضروری» بود به کمونیست های ایرانی اطلاع داده شود که «نظریه ایشان» دایر بر پیوستن آنان به حزب توده سلیمان میرزا بعنوان یک پوشش قانونی «مورد تأیید است».

گلیایف ضمن یادآوری شهرت سلیمان میرزا در «محافل دمکراتیک و ملی» و «مبارزات [گذشته و] برای تغییر دمکراتیک در ایران» باز هم بر این نکته تأکید ورزید که حزب او (توده) می توانست به «مرکز توجه همه عناصر مترقی در جامعه ایران» بدل شود، و از این راه به کمونیست های ایران مدد برساند، تا «زمینه را برای بسیج توده های مردم ایران بنابر برنامه مبارزه با تهدید هیتلرسیم خون آشام و برای دوستی با خلق های شوروی، و همچنین مبارزه برای حقوق دمکراتیک مردم ایران و بهبود اوضاع و احوال مادی کارگران ایران آماده سازد».

در هفته آخر نوامبر ۱۹۴۱ برای گلیایف هنوز «بسیار سخت» بود که در مورد «کمینه مردم ایران» (که اخیر توسط کمونیست های ایرانی آزاده شده از زندان، چون آرتاشس اوانسیان و رضا روستا تشکیل یافته بود) و همچنین تأسیس دوباره حزب کمونیست ایران، «در وضعیت پیچیده کنونی، و در چنین صورتی، به کدام شکل» «به یک داور قطعی» برسد. ازین رو، او این امر را «ضروری» دانست که در اسرع وقت کاملترین اطلاعات ممکن در مورد جهت و اشکال جنبشی که تحت رژیم [کد/شاه] جدید در ایران در حال انکشاف بود، احزاب گروه های اجتماعی جدید التأسیس، و نیز نفوذ آنان در میان توده های مردم ایران جمع آوری شود. افزون بر این او

مفید تر دانست که در اوضاع و احوال کنونی نیروی کمونیست های ایران متوجه، نه تأسیس دوباره حزب کمونیست ایران، بلکه – در درجه نخست – متوجه ایجاد و تقویت یک حزب گسترده و توده ای با شرکت وسیع و فعال کمونیست های ایران گردد، که در چارچوب آن و یک خط مشی واحد مورد توافق بین الملل کمونیست به فعالیت بپردازند. در چنین حالتی، کمونیست های ایران همچون یک فراکسیون در چارچوب حزب توده عمل خواهند کرد، اما آنان باید تحت پوششی دیگر قرار گیرند، که مناسب با مجموعه قانونی عناصر چپ ملی باشد.^{۴۱}

با یاد آوری اینکه در دوران رضا شاه حتی «بورژوازی ایران» حق بهره گیری از سازمان متعلق به خود نبود، و حزب کمونیست ایران، طی یک حیات زیرزمینی، تا سال ۱۹۳۶ (۱۳۱۵) جز از حمایت «لایه های بسیار

³⁶ تأکید در اصل روسی است. به نظر می رسد که این کمونیست ها چند ماه بعد معدوم شدند، چه بدون تردید باز گشت دادنشان به ایران این مخاطره را داشت که «تروتسکیست» یا «عامل پرووکاتور» بریتانیا شوند!

³⁷ تأکید در اصل روسی است. این بدین معناست که اوانسیان و روستا تا ۲۱ نوامبر در تماس با بین الملل کمونیست نبودند، اما روستا با یکی از کارمندان سفارت شوروی به نام بلوشاپکین در تماس بود، که در مورد عدم مخفی کاریش فیتین در ۵ نوامبر به دیمیتروف اطلاع داد.

³⁸ این پژوهشگر نتوانست طی دو سفر خود به بایگانی های کمینترن به این پرونده ها دست بیابد.

³⁹ تقریباً همه اقوال بر این اند که این دو در زندان رضا شاه از خط مشی استالین در برابر تروتسکی یا دیگر رقبای استالین دفاع می کردند.

⁴⁰ این مطمئناً بدین معناست که شوروی ها در درون زندان به غیر ازین دو خبرچین هایی داشتند که آنان را در مورد رفتار دیگر زندانیان کمونیست مطلع می کردند.

⁴¹ تأکید در اصل روسی است.

محدود کارگران ایران» برخوردار نبود، گلیایف توصیه کرد که کمونیست های ایران در چارچوب حزب توده عمل کنند، موقعیت خود را در درون آن تقویت کنند، و با نیرویی مضاعف در تأسیس اتحادیه های کارگری و دهقانی بکوشند، و بدین سان پایه های تأسیس دوباره یک حزب کمونیست قوی و بانفوذ را بریزند. بخش امور کادرهای بین الملل کمونیست «امکان بحث پیرامون این مسائل را تا پیش از اعزام گروه به ایران مطلقاً ضروری» دانست،^{۴۲} یعنی چهار نفری را که مأمور کرده بود از فعالیت های کمونیستی در ایران مراقبت کرده، آن ها را تحت کنترل نگهدارند. (نگاه کنید به پائین تر)

دستورالعمل های بین الملل کمونیست

همین که برنامه حزب نهایی شد، در ۹ دسامبر ۱۸/۱۹۴۱ آذر ۱۳۲۰^{۴۳} دیمیتروف در باره آن به استالین و نزدیک ترین همکارانش در آن زمان (مولوتف، بریا، و مالنگف) گزارش داد، بدون تردید برای اینکه تأیید شخص استالین را در مورد برنامه جبهه واحد کمینترن در برابر اقدام کمونیستی برخی افراد، چون آوانسیان و رضا راوستا، را بگیرد. نظر به اهمیت تاریخی این نامه، تمامی آن نقل می شود.

گروه کمونیست های ایران، که پیش ازین زندانی سیاسی بودند، اقدام به تأسیس مجدد حزب کمونیست ایران کرده اند. آنان یک کمیته موقت ایجاد کرده اند و یکی از رفقا، آرتاشس آوانسیان، را بعنوان رابط با هیئت اجرایی بین الملل کمونیست تعیین کرده اند، و از ما [کمینترن] تقاضای دستورالعمل دارند. ایشان همچنین موافقت ما را برای اعزام نمایندگی خواستار شده اند. بنا بر مدارک بخش امور کادر های هیئت اجرایی بین الملل کمونیست، و بر اساس اطلاعات [تهیه شده] از جانب کادر های «ان.ک.و.د.» که در محل (تهران) با آنان در تماس هستند، می توان این کمونیست ها را انقلابیونی مطلقاً درستکار و عناصری هوادار شوروی دانست. در عین حال، حزب توده از طرف کوشنده دموکرات سلیمان میرزا [اسکندری] در ایران با برنامه ای دمکراتیک ایجاد شده است. گروهی از کمونیست های ایران در این حزب توده شرکت دارند.

با توجه به اوضاع اجتماعی ایران (اشغال کشور همراه بریتانیا)، فعالیت عوامفریبانه و خرابکارانه توسط هیترلیون و عمال آنان، و همچنین نگرش عاری از اعتماد و دشمنانه بخشی از هیئت حاکمه ایران [نسبت به اتحاد شوروی]، به نظر ما تأسیس مجدد حزب کمونیست ایران، که همواره یک گروه کوچک فرقه باز بود،^{۴۴} به سختی می تواند در حال حاضر مفید باشد و مطمئناً دشواری ها و دردهای را موجب خواهد شد. این [اقدام] سوء ظن و ناخشنودی را در میان محافل حاکمه ایران تشدید خواهد کرد، و این امکان را برای عمال آلمان فراهم خواهد آورد که بورژوازی را از امکان شورایی ساختن ایران بهرسانند، و بریتانیا نیز این سوء ظن را خواهد برد که اتحاد شوروی قصد دارد بازم ایران را شورایی کند.

به این دلایل، دیمیتروف در ادامه نامه خود اظهار داشت که «در وضعیت کنونی من عقیده ندارم که بایستی حزب کمونیست را از نو ایجاد کرد و کمونیست ها [ی ایران] باید در چارچوب حزب توده و مطابق خط مشی زیر کار کنند:

الف - مبارزه برای دمکراتیک کردن ایران؛

ب - دفاع از منافع کارگران؛

ج - تقویت مناسبات دوستانه بین ایران و اتحاد شوروی؛

د- از میان برداشتن کامل عنصر فاشیسم در ایران و نابود کردن تبلیغات ضد شوروی [در آن کشور].

کمونیست ها باید، در همراهی با این [خط مشی]، برای تأسیس سندیکاها و کارگری و سازمان های دهقانی بکوشند. من همچنین بیهوده می دانم که کمونیست های ایران نماینده ای نزد ما [در کمینترن] بفرستند. بر عکس، ما رفیق مناسب خود را تحت پوشش قانونی مناسب اعزام خواهیم داشت. او خواهد

⁴² نامه گلیایف به دیمیتروف مورخ ۲۱ نوامبر ۱۹۴۱ (RTsKhIDNI, 495/74/19).

⁴³ این تقریباً دو ماه پس از تاریخی است که حزب توده به عنوان تاریخ رسمی تأسیس خود اعلام کرده است.

⁴⁴ حزب کمونیست ایران در ۱۹۲۰ تأسیس شد، و رهبران آن از همان آغاز نسبت به شوروی دیدی انتقادی داشتند. انتقاد های آنان به بهای جان داناترین و با تجربه ترین آنان در دوره تصفیه ها تمام شد. نگاه کنید به:

C. Chaqueri, "Communism, Early Phase, i," *Encyclopaedia Iranica* VI, New York, 1992; idem, *Victims of Faith: Iranian Communists and Soviet Russia, 1917-1940*, forthcoming

توانست به رفقای ایرانی کمک کند این خط [مشی] را به اجرا در آورند. من قصد دارم همین خط مشی را به رفقای ایرانی توصیه کنم، مگر آنکه دستور غیر ازین به من داده شود.^{۴۵}

تردیدی نیست که پاسخ استالین،^{۴۶} یا یکی از همکارانش، باید مثبت بوده باشد، چه تنها یک هفته بعد، در نامه ای که دیمیتروف به آرتاشس آوانسیان نوشت به او دستور داد که کمونیست های ایران چگونه بایستی رفتار کنند، یعنی دقیقاً موافق برنامه ای که او به استالین تقدیم داشته بود و در چارچوب اوضاع و احوال جاری:

هیئت اجرایی بین الملل کمونیست بر این نظر است که در وضعیت کنونی ما بایستی حزب کمونیست ایران را از نو ایجاد کنیم. کمونیست ها باید در چارچوب حزب توده سلیمان میرزا [اسکندری] عمل کنند. وظیفه آنان عبارت است از دنبال کردن یک خط مشی استوار و پایدار: الف) مبارزه برای دمکراتیک کردن ایران؛ ب) دفاع از منافع کارگران ایران؛ ج) تقویت مناسبات دوستانه بین ایران و اتحاد شوروی؛ داغان کردن کامل عنصر فاشیسم در ایران و مانع شدن از تبلیغات ضد-شوروی. کوشش باید کرد که همه نیروهای دمکراتیک و مترقی ایران بر اساس این برنامه متحد شوند. همراه این کوشش، کمونیست ها باید برای تأسیس سندیکاها، کارگری و سازمان های دهقانی کار کنند تا بتوانند از منافع و خواست های روزمره کارگران و دهقانان دفاع کنند.

در مرحله کنونی، ما نباید شعار های سوسیالیستی یا شورایی را مطرح کنیم؛ ما نباید چاقوب برنامه دمکراتیک را رها کنیم. ضروری است که تبلیغات کرد، کار توضیحی با روحیه مارکسیستی-لنینیست را انجام داد، بویژه در میان نسل جوان ایران، اما با دقت و محتاطانه. چند تن کمونیست فعال درستکار و کاملاً آزمایش شده [رد شده از صافی «ان.کا.و.د.»]، با ورود به حزب توده، باید به یکدیگر متصل شوند - اما نه علناً - تا بتوانند برنامه طرح شده در بالا را به اجرا در آورند. ایجاد دوستانه ترین مناسبات با سلیمان میرزا مطلقاً ضروری است. در حال حاضر این را برای شما مفید نمی دانم که نماینده ای به اتحاد شوروی بفرستید. چنین سفری مورد استفاده دشمنان [ما] قرار خواهد گرفت و به کار ما ضرر خواهد زد. ما را مداوماً از وضعیت ایران و فعالیت در حزب توده باخبر نگهدارید. دریافت این نامه را تأیید کنید.^{۴۷}

برنامه برای یک جبهه متحد کمونیستی در ایران

همزمان، کمینترن برنامه ای را برای کمک به فعالیت های کمونیستی، نه تنها در ایران، و به حزب توده بمثابة یک «جبهه واحد ضد فاشیستی، بلکه همچنین به دیگر کمونیست ها در کشور های همسایه تدوین کرد. برای اجرای این برنامه (که متن کامل آن در بایگانی کمینترن موجود نیست)^{۴۸} گروهی از کادر ها مأمور شدند به ایران بروند. وظایف آنان به شرح زیر بود:

- سازماندهی خطوط تماس با احزاب کمونیست در: الف) کشورهای عرب (سوریه، فلسطین، مصر و عراق)؛ ب) هندوستان، مطابق یک یا دو روایت زیر: نخست) از طریق بصره یا خاک عراق؛ دوم) از طریق بندر های ایران در خلیج فارس؛ سوم) از طریق افغانستان؛ چهارم) از طریق بلوچستان بریتانیا [اکنون پاکستان]. ج) ایجاد روابط مستقیم با ایران (ایجاد فرستنده برای آنان)؛ د) کمک های تشکیلاتی و فنی به کمونیست های ایران برای ایجاد سازمان های توده ای و سپس تأسیس مجدد حزب کمونیست ایران.^{۴۹}

افزون بر این ها، برنامه نکته زیر را نیز در نظر داشت:

به منظور به اجرا در آوردن وظایف تعیین شده برای گروه، اعضای آن، متناسب با تقسیم وظایف خود را آموزش های ویژه لی خواهند دید.

⁴⁵ نامه دیمیتروف «به استالین، بریا و مانگف»، (RTsKhIDNI, 495/74/192).

⁴⁶ پاسخ استالین در بایگانی کمینترن نیست؛ به من گفته شد که تمام مکاتبات او در بایگانی ریاست جمهوری است و تاریخ شناسان را امکان دست یابی به این بایگانی نیست.

⁴⁷ نامه دیمیتروف به اردشیر آوانسیان مورخ ۱۵ دسامبر ۱۹۴۱ (RTsKhIDNI, 495/74/192)

⁴⁸ این سند کمینترن ناقص است. مطمئناً جزئیات سیاسی تر آن پیش از باز شدن آن آرشیو ها در دهه ۱۹۹۰ از پرونده حذف شده بود.

⁴⁹ بخش های دیگر این سند در بایگانی وجود نداشتند.

این گروه مرکب از چهار تن بود: (۱) ک؛ (۲) آ؛ (۳) ش؛ (۴) ر. از میان اینان تنها دو تن را می توان از طریق مدارک موجود در بایگانی مشخص کرد: شماره ۲ (الف)، یعنی فتح الله آدلف (عادل)؛ و ۳ (ش)، یعنی زلیخا شریف اسدی.^{۵۰} در حالی که توضیح جزء به جزء وظایف شماره های ۱، ۲، و ۴ را نمی توان در بایگانی باز شده کمینترن یافت، وظایف ز. شریف اسدی به اختصار موجود اند.

او تبعه ایران است، نخست در ایران به مدرسه رفت، و صاحب گذرنامه ای ایرانی است. قرار است او در آخر سال ۱۹۴۱ از طریق مرز ترکمنستان رهسپار ایران شود، با این قصد که چون که تحصیلات پزشکی خود را در اتحاد شوروی به پایان رسانده است و یک دوره دوساله آزمایش عملی در بیمارستان را نیز گذرانده است، و اکنون عازم کشورش است. در تهران او یک «بیمارستان [درمانگاه] خصوصی» باز خواهد کرد. بودجه این اقدام بعضاً با پولی که همراه خواهد بُرد و بعضاً با پولی که پدرش در تهران در اختیار او قرار خواهد داد تأمین خواهد شد. [این نیز اضافه شد که] در واقع، ما باید بودجه ایجاد سازماندهی بیمارستان را در اختیار او قرار دهیم.

برنامه ضد فاشیست

مطالعه برنامه گفته شده و دستورالعمل های مربوط به آن به فهم تاکتیک جبهه متحد شوروی ها در جنگ ضد فاشیست کمک می کند.

در ۸ نوامبر ۱۷/۱۹۴۱ آذر ۱۳۲۰ سرهنگ سلئیوگف رئیس رکن دوم اداره سوم اطلاعات ارتش سرخ برنامه ضد فاشیستی سلیمان میرزا اسکندری را ضمیمه گزارش مذاکرات خود با او کرد و به مقامات بالادست خود و کمینترن فرستاد. این برنامه به شرح زیر است:

درآمد

هنگامی که استقلال ملی در تمام جهان توسط رژیم های دیکتاتوری و استبداد به خطر افتاده است، و در زمانی که آزادی فردی که طی قرن ها به بهای مبارزه خونین انقلابی کسب شده است توسط دیکتاتور ها و برده داران از میان برداشته می شود، هنگامی که ارتجاع بین المللی تمام آزادی های ملی را نابود و مضمحل می کند، مردم ایران، که طی بیست سال گذشته در جنگ استبداد و زورگویی اسیر بودند، پس از تحمل بزرگترین شرارت ها و بدبختی ها، یک بار دیگر جام خوشبختی آزادی را چشیده اند. از یک طرف، به منظور کسب آزادی واقعی و اضمحلال کامل بقایای استبداد و خشونت گذشته و، از طرف دیگر، برای محروم ساختن ارتجاع و استبداد از امکان سوء استفاده از وضعیت تا اینکه بتواند یک بار دیگر مردم را برده منافع جنایتکاران خود سازد، گروهی از ایرانیان در تهران تجمع کرده اند. این گروه خود را نماینده همه ایرانیان آزاده و طبقه زحمتکش میدانند، و از همه مردم آزادیخواه، دمکرات، و ایرانیان در بند دعوت می کند به دور آنان حلقه زنند تا تحقق مطالبات عادلانه شان میسر شود، یک رژیم دمکراتیک ایجاد شود، و سقوط ارتجاع و استبداد متحقق گردد.

اهداف اساسی گروه

- ۱ - حفظ استقلال و تمامیت ارضی ایران؛
- ۲ - ایجاد یک رژیم دمکراتیک و اعطای همه آزادی های فردی و اجتماعی به انسان ها، مانند آزادی بیان (کتابی یا شفاهی)، عقیده، و تجمع؛
- ۳ - مبارزه با هر نوع رژیم دیکتاتوری و استبدادی؛

⁵⁰ او در ۱۹۰۲ در بخش ایرانی نشین سمرقند تولد یافته بود. او که یک کادر تربیت شده کمونیست بود در کوتو و ریفاک (دانشگاه کارگری/Rebfaک) دوره دیده بود، فارسی اوزبک، آذری، تاجیک، روسی و ترکی میدانست. او به عنوان کارگر، معلم، کارمند و مدیر یک مؤسسه آموزشی در سمرقند، و نیز همچون مسؤول اژیت پراپ (تبلیغات و تهییج) و مسؤول حزبی در تاجیکستان کار کرده بود. او هرگز از طرف حزب کمونیست شوروی «مجازات» نشده بود و جمهوری شوروی سوسیالیستی تاجیکستان به او جایزه ای هم داده بود. گلیایف او را بمثابة شخصی صاحب «قابلیت های با ارزش» معرفی کرد: فروتن، متفکر، محتاط، و رعایت کننده خوب مقررات در امور کار مخفی. او قرار بود کار خود در ایران را پس از دیدن یک «دوره ویژه» کارمخفی آغاز کند. Guliaev Report, dated 2 December 1941, RTsKhIDNI, 495/74/192.

⁵¹ او در سال ۱۹۱۶ در تهران متولد شده بود. پدرش سوسیال دمکرات قدیمی و عضو کمیته مرکزی حزب کمونیست ایران بود که در سال ۱۹۳۰ از عضویت برکنار شده بود. اما وی همچنان هوادار شوروی باقی مانده بود. زلیخا در شوروی طب تحصیل کرده بود و بین سال ها ۱۹۳۳ و ۱۹۳۷ عضو سازمان جوانان حزب کمونیست شوروی بود. او در سال ۱۹۳۳ از عضویت محروم شده بود چون در سال ۱۹۳۳ خلاف مقررات تشکیلاتی به عضویت پذیرفته شده بود. او به مدت دو سال در نظام پزشکی شوروی کار کرده بود. گلیایف او را شخصی معرفی کرد که «به مردم اعتماد می کرد؛ از همین رو، بایستی پیش از اعزام به مأموریت به ایران به عنوان یک «حلقه ارتباطی» یک دوره آموزشی می دید. او فارسی، روسی و کمی آلمانی می دانست. نگاه کنید به گزارش گلیایف در مورد او در RTsKhIDNI, 495/74/192.

- ۴ - [اجرای] اصلاحات ضروري با هدف استفاده از زمین. سازمان دادن يك روال عادي زندگي براي دهقانان و کارگران در ایران؛
- ۵ - اصلاح تعليم و تربيت و حفظ الصحة و همچنين تأمین تحصيلات مجاني و اجباري براي همگان؛ تأمین مزایای فرهنگ و حفظ الصحة براي توده های مردم؛
- ۶ - برقراري نظام مالياتي عادلانه با در نظر گرفتن منافع توده مردم؛
- ۷ - اصلاحات در اقتصاد و تجارت، عمران صنعت، منابع زیرزمینی سودمند، و نیز نظام حمل و نقل، چون ساختن و نگهداري يك شبکه اي از جاده ها و بهبود بخشیدن به راه آهن؛
- ۸ - ضبط املاك شاه سابق و حامیان او به نفع مردم، که آنان از طرق استفاده جنایتکارانه و استبدادي قدرت کسب کردند؛
- تمام نکات بالا از طرف مؤسسان گروه حزبي مورد تأیید قرار مي گیرد و تا تشکیل کنفرانس حزبي اجرا خواهند شد. به منظور اجرائي نکات فوق، و با توجه به وضعیت کنونی حاکم بر ایران، گروه حزبي [بعداً توده] وظایف زیر را براي خود تعیین مي کند:
- ۱ - سازمان دادن انتخابات جديد براي مجلس؛ تأمین انتخاب نمایندگان واقعي مردم و آزادي انتخابات؛ از بین بردن همهء توطئه ها.
- ۲ - پایان دادن به خودسري تما کسانی که قدرت را در دست دارند و منحد کردن حکومت پلیسي.
- ۳ - ارتقاء سطح زندگي توده مردم و تغيير قوانين کار تا حداقل حقوق ضروري براي کارمندان تأمین شود.
- ۴ - مبارزه مصلحانه با سرقت اموال حکومتي، رشوه، و هر گونه سوء استفاده از مقام دولتي.
- ۵ - جبران مالي و معنوي همهء کسانی که در دوران شاه سابق تحت تعقيب [نظام] استبدادي قرار گرفتند. مطالبه و پس دادن اراضي متعلق به زمینداران کوچک و دهقانان که از آنان به زور غصب شده بود.
- ۶ - تعقيب و مجازات قانوني کسانی که به کشور و آزادي زیان رسانند، و همچنين کسانی که حقوق فردي و اجتماعي انسان ها را سرکوب کرده، از بین بردند.
- ۷ - تأمین بیمه های اجتماعي براي مردم و تسهیل زندگي مادي و معنوي آنان. توجه خاص باید به ایجاد مقادير زيادتر ارزاق با قيمت هاي نازل تر مبدول داشته شود. شديد ترین مبارزه باید با احتکار و افزایش قيمت ها صورت گیرد.
- ۸ - تأمین استقلال قضات و تفکيک قوه های مجريه و قضائيه.
- ۹ - رفع همهء قضيه ها و احکام اجباري موجود در زمان شاه سابق که به توده های مردم لطمه مي زد.
- ۱۰ - تغيير قوانين و مقررات نظام وظيفه به نفع توده های مردم و پایان دادن به اعمال زور و بي نظمي در این زمینه.^{۵۲}

دیدارهای پسین بین مقامات شوروي و سلیمان میرزا

در دیدار دومی^{۵۳} بین سلیمان میرزا و آ.آ. کوزنتسوف، یکی از مقامات شوروي در ایران، در اواخر فوریه ۱۹۴۱ (اوایل اسفند ۱۳۲۱)^{۵۴} صورت گرفت و طی آن سلیمان میرزا دیپلمات شوروي را از ورود قریب الوقوع سید ضیاء الدین طباطبائی، سیاست پیشهء بدنامی مطلع ساخت، که همراه رضا خان کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ را رهبری کرده بود^{۵۵} و چندی بعد به خاطر رقابت بین او و همفکرش رضا خان توسط شخص اخیر از ایران تبعید شده بود. سید ضیاء و چند سیاست پیشهء دست راستی دیگر و حامی «سیاست مشیت محکم»، چون [محمد] تدین و سرلشگر [؟] امیر احمدی، نامزد نخست وزیری بودند. افزون بر بحث پیرامون جسارت در حال رشد گروه هوادارانازیس، که به پخش اعلامیه هایی نظیر «زنده باد ایران و آلمان» مبادرت می ورزیدند، اسکندری ازین شکایت برد که در «غیاب يك حزب توده اي» ارتجاعیون بر احوال خواهند توانست يك دیکتاتوري نظامي بر پا کنند.»

⁵² ارسال سرهنگ سلووکف به تاریخ ۸ نوامبر ۱۹۴۱، RTsKhIDNI, 495/74/192.

⁵³ گزارش دیدار نخستین کوزنتسوف با او در بایگانی موجود نبود. (در ضمن روشن می شود که کوزنتسوف شخص «صالح تری» بود که جای سرهنگ سلووکف را گرفته بود.)

⁵⁴ تاریخ دیدار در سند ذکر نشده است؛ از سوی دیگر، ذکر شده است که نسخه ای از این گزارش در ۲۱ فوریه ۱۹۴۲ تهیه شده بود.

⁵⁵ در مورد يك مطالعه گسترده ای ازین کودتای هوادار بریتانیا، نگاه کنید به خسروشاکری، *میله زخم، جنبش جنگل و جمهوری شوروي سوسیالیستی ایران*، تهران، اختران، ۱۳۸۶ و

C. Chaqueri, *The Soviet Socialist Republic of Iran, 1920-1921. Birth of the Trauma*, Pittsburgh, 1995, chap. 14

در زمینه پیشرفت حزب توده، سلیمان میرزا افزود که حوزه هایی در اراک، اصفهان، رشت، تبریز، کاشان و برخی محل های دیگر⁵⁶ ایجاد شده بودند. در تبریز تعداد اعضای حوزه ها به ۲۵۰۰ رسیده بود. در مورد پرسشی که نماینده اش در تبریز، سرتیپ زاده، از او کرده بود، دایر بر پیوند زبانی آذربایجان⁵⁷ به ترکیه یا آذربایجان شوروی، سلیمان میرزا گفت که او پاسخ داده بود که «اکنون زمان طرح این سؤال نیست. ضروری است که تمامیت ارضی ایران حفظ شود، چون زبان مهمترین عنصر نیست؛ لازم است که وضعیت سطح زندگی مردم را بهبود بخشید و حزب را آماده ساخت تا در صورت لزوم از اقدام برای یک دیکتاتوری نظامی ممانعت به عمل آورد.»⁵⁸

سلیمان میرزا در دنباله صحبت خود گفت که «وظیفه [دوم] او عبارت بود از تأسیس روزنامه ای که انتشارش را چون ارگان حزب توده او واجب می دانست؛ او افزود که او تصمیم گرفت [ه بود] علناً و مصممانه عمل کند؛ در غیر این صورت ما بمثابة یک حزب از بین خواهیم رفت.»⁵⁹

در گزارش های مسؤولان شوروی در باره ی تأسیس حزب توده و اقدامات اولیه ی آن نکاتی دیگری هست که باید به انتشار کامل اصل مقاله واگذار شود.

نتیجه گیری

مدارکی که در بالا مورد بررسی قرار گرفته اند بروشنی نشان می دهند که حزب توده، با دخالت اداره اطلاعات ارتش سرخ، مخلوق حکومت شوروی بود. بدین سان، این نظریه که این حزب همچون سازمانی اصیل که مستقلاً از جانب عناصر مترقی آزاده شده از زندان رضاشاه در فردای اشغال ایران توسط متفقین تأسیس شد متلاشی می شود. از سوی دیگر، با اینکه یک «همخوانی» بین «تر علی اف» و آنچه ما در این مطالعه مستند کرده ایم وجود دارد، بس مهم است که به این افسانه پایان داد که از سوی دستگاه ساواک پخش می شد؛ چون این تر دقیقاً افسانه ای بیش نیست، همچون تیغ دولبی که از دو جهت می بُرد، بویژه به هنگامی که از سوی برخی کمونیست های نادم به کارگرفته می شود، که تکرار افسانه شان همراه ندامتشان توسط معتقدان حزبی افشا و طرد می شود. این را هم باید بلافاصله افزود که حزب توده، اگرچه از طریق ارتش سرخ به وجود آمد، اما انعکاسی بود از خواست اصیل برخی - خواستی که از آن استادانه بهره برداری شد- از زندانیان سیاسی که خواستار ایجاد و رهبری یک حزب سیاسی مترقی بودند که نقش مؤثری، اگر نه تعیین کننده ای، در سرنوشت کشورشان ایفا کند. مدارکی که مورد استناد قرار داده ایم نشان می دهند که اتحاد شوروی از همان آغاز از حزب توده در جهت تأمین منافع ملی خویش استفاده ابزاری می کرد. بررسی مدارک از نخستین تماس با سلیمان میرزا اسکندری تا لحظه تأیید جزء به جزء برنامه حزب، نه تنها توسط کمینترن تحت رهبری دیمیترف، بلکه همچنین استالین و مشاوران نزدیکش، بر ما هویدا می کند که حزب توده تحت هدایت شوروی در خدمت منافع آن کشور قرار داشت. نحوه تأسیس حزب توده پیشاپیش نحوه گسترش، برنامه های آن در سیاست ایران، و سرانجام سرنوشت را نیز رقم می زد.

این نیز جالب توجه است که شوروی ها تقاضای نمایشنامه نویس کمونیست ایرانی، ع. نوشین، و دیگران، دایر بر بازگشت دادن برخی کمونیست های ایرانی، که از تصفیه های استالینی جان سالم به در برده بودند، را رد کردند و پس از آن، کسانی را که در اردوگاه های «ا.ک.و.د.» اسیر بودند به قتل رساندند. بسختی تردید توان کرد که این امر ازین رو بود که نکند برخی- به گفته دیمیترف در نامه به استالین، کمونیست های «فرقه گرای» حزب کمونیست منحل شده - سیاست هایی را در ایران به اجرا گذارند که که آنان را در بُرهه خطیری در جامعه ایران منزوی کند. اما دلیل واقعی این امر را باید در دیگر جا جستجو کرد، یعنی در دو دهه خط مشی مستقلی که ح.ک.ا. کوشیده بود، برغم توصیه های شوروی، به مورد اجرا گذارد. آشکار است که، با توجه به ائتلاف با قدرت های غربی در مبارزه ای بین مرگ و زندگی که با دشمن سخت جان هیتلری در گیر بود، شوروی ها به سختی می توانستند اجازه دهند، در این بُرهه تعیین کننده، کمونیست هایی را وارد پهنه سیاسی ایران کنند که در گذشته نسبت به سیاست های شوروی در ایران موضعی انتقادی داشتند؛ و حتی کمتر به صرفشان بود که عده ای از کمونیست های ایرانی را آزاد کنند و در ایران پروبال بدهند، کمونیست هایی منتقدی که حضورشان برای تأمین منافع شوروی دوران پس از جنگ در ایران تهدید آمیز می توانست بود، بویژه از سوی آنانی که مزه میوه «بهشت کمونیسم» برآستی موجود را چشیده بودند.

⁵⁶ بنابر یک گزارش سفارت بریتانیا، حزب توده تا پیش از برگزاری کنگره اول خود در شهرهای اراک، رشت، قزوین و ایالت آذربایجان کمیته های ایالتی داشت. نگاه کنید به: ("Extracts from the Review of the Foreign Press," no. 182, 16 April, 1943, FO 371/35061).

⁵⁷ سرتیپ زاده این مطلب را از اسکندری پرسیده بود، چون با عناصر هوادار باقروف اختلاف نظر داشت که می خواستند وارد تشکیلات حزب توده شوند، و مسئله «خودمختاری» آذربایجان و زبان آذری را مطرح می کردند. نطفه حکومت خود مختار آذربایجان که در سال ۱۳۲۴ ایجاد شد در دونا به اسدی به روستا مطرح می شوند. نگاه کنید به (RTsKhIDNI, 495/90/218).

⁵⁸ صورت مذاکرات بین سلیمان میرزا و کوزنتسوف، مورخ ۲۱ فوریه ۱۹۴۴ (RTsKhIDNI, 95/74/192)، ارسال سرگرد گلشنیگف ۱۹۴۲ (ظاهراً همانی که مخترع مسلسل معروف است).

ساده لوحی رهبران جوان حزب توده که از همکاران و شاگردان دکتر تقی ارانی^{۵۹} بودند و همراه او بسال ۱۳۱۶ دستگیر و زندانی شده بودند، از یکسو، و عدم آگاهی آنان از تاریخچه ح.ک.ا. و تجربه آنان با شوروی، که بعضاً ناشی از سرکوب حاکم در ایران بود، از دیگر سوی، مانع از آن شد که ایشان نور واقعیت و تله ای را که به آن در می افتادند ببینند، با این امید که آرمان خود را برای نجات ایران از باطل سرمایه داری استعماری و دیکتاتوری بومی تحقق بخشند. از همین رو بود که، هنگامی که رهبران حزب توده با نخستین هم‌اوردی خود در مسئله تقاضای شوروی برای نفت شمال ایران (میسوین کافتارادزه بسال ۱۳۲۳) روبرو شدند،^{۶۰} و بکلی خام دستی به خرج دادند و محبوبیت روزافزون خود را به مخاطره انداختند - بویژه که در این مسئله رودرروی رهبر میهن‌دوست-دمکرات ایران، محمد مصدق، و نه ارتجاع ایران، قرار گرفتند. به هنگام تأسیس حکومت خومختر آذربایجان و جمهوری کردستان (۱۳۲۵-۱۳۲۴) نیز ایشان دچار اشتباهات سهمگین شدند و در چشم عموم مردم ایران حامی توسعه طلبی شوروی شناخته شدند.^{۶۱}

پس از تأسیس حزب توده به خواست و هدایت شوروی، آنچه سرنوشت آن حزب را مهر کرد نامه‌ی دومی بود که - پس از نامه‌ی نخستین کمیته‌ی مرکزی حزب توده به حز کمونیست شوروی که اسکندری شخصاً در مسکو به دفتر ح.ک. شوروی رساند - پس از دیدار برخی از رهبران آن حزب با سفیر شوروی ماکسیم اف و علی علی‌اف، دو تن از رهبران حزب توده در سوم اکتبر ۱۹۴۵ به نام کمیته‌ی مرکزی به مقامات ح.ک. شوروی نوشتند. در این نامه گفته شد:

... بعد از ارسال گزارش قبلی [نامه‌ای که اسکندری به مسکو برده بود]، کمیته‌ی مرکزی حزب [توده] مذاکرات مفصلی با رفقا ماکسیم اف و علی اف به عمل آورد. در نتیجه‌ی توضیحات آن‌ها، کمیته‌ی مرکزی حزب توده‌ی متقاعد شد که فرقه‌ی دمکرات آذربایجان برای جنبش دمکراتیک ایران ضروری و مفید است، و از این رو، از آن پشتیبانی کامل به عمل خواهد آورد.
... حزب توده‌ی ایران اعلان می‌کند که در همه‌ی موارد و همیشه از حزب کمونیست اتحاد شوروی تابعیت خواهد کرد.^{۶۲}

بزرگترین هم‌اوردی‌ای که حزب توده با آن روبرو شد همانا جنبش ملی-دمکراتیک تحت هدایت مصدق برای ملی کردن صنعت نفت ایران بود، که از آغاز قرن در اختیار بریتانیا قرار داشت. رودرویی تندخویانه حزب توده با مصدق و زدن برچسب «عروسک آمریکا» به وی - بدون تردید خط مشی که آموزگار، حزب، شوروی، توصیه می‌کرد - به قیمت گزافی برای آن حزب تمام شد، و آن را بنحوی روزافزون پشتیبان منافع اتحاد شوروی می‌شناساند. از آن زمان تاکنون اکثریت مردم ایران، از جمله بسیاری از روشنفکران حزب توده، آن سازمان را ازین بابت مقصر می‌دانند که سهم مهمی در موفقیت کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ داشت.^{۶۳} برخلاف آنچه معمولاً ادعا شده است، شکست حزب توده، و از جمله سازمان نظامی آن، حاصل کار حکومت نظامی مولود کودتای سیا نبود، بلکه نتیجه بحران آئینی و خط مشی بود که گریبان‌کادرها و اعضای حزب را در زمان مخالفت آن حزب با مصدق گرفته بود و آنان را از اعتماد به رهبرانی محروم داشت که بعضاً لایقیدانه در مسکو می‌زیستند و بعضاً به زندگی مخفیانه در وطن ادامه می‌دادند.^{۶۴} فرمانداری نظامی و سپس ساواک فقط تکه‌های شکسته‌ی یک سازمان از درون از همه پاشیده را رُفتند، که از داخل در مقابله با فرآیند هم‌اوردی میهن‌دوستانه و دمکراتیک مصدق پیشاپیش مضمحل شده بود.

⁵⁹ بنگرید به خسرو شاکری، *ارانی بر آینه‌ی تاریخ*، تهران، اختران، ۱۳۸۷.

⁶⁰ برای شرحی ازین تقاضای شوروی، نگاه کنید به مذاکرات مجلس شورای ملی، دوره چهاردهم، ۱۳۲۵-۱۳۲۳، و از جمله سخنرانی دکتر مصدق، تجدید چاپ در کتاب زیر: حسین کی استوان، *سیاست موازنه‌ه منفی*، دو جلد، تهران ۱۳۲۷، مجلد یکم، صص ۱۵۶-۲۳۴.

⁶¹ در مورد این موضوع، نگاه کنید به:

L. L'Estrange Fawcett, *Iran and the Cold War, The Azerbaijan Crisis of 1946*, Cambridge, 1992; see also its review by this author: *MESA Bulletin*, no. 1, July, 1993.

⁶² نامه به امضای نوشین و نورالدین الموتی است. تأکید افزوده. منبع:

“V tsentralnie komitet vsousouiznoye kommonisticheskoi parti,” RTsKhIDNI, 17/128/818-819/55/67.

⁶³ نگاه کنید به: امیر خسرو، *نظری از درون به نقش حزب توده ی ایران*، تهران، ۱۳۷۵.

⁶⁴ نگاه کنید به *کارنامه مصدق*، به کوشش خسرو شاکری، فلورانس، ۱۹۷۸، ۱۹۸۱.